

مجله‌ی علمی- پژوهشی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز  
سال دوازدهم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۹۹، پیاپی ۴۶، صص ۹۱-۱۱۶  
DOI: 10.22099/jba.2019.31118.3173

## ارزیابی حس هویت در خودنگاره‌ی مولانا براساس تحلیل غزلیات شمس

بی‌بی سمیه حسینی باغسنگانی\* احمد خاتمی\*\*

دانشگاه ازاد اسلامی ایران، واحد تهران جنوب دانشگاه شهید بهشتی

عبدالحسین فرزاد\*\*\* محمدهادی هادیزاده\*\*\*\*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی دانشگاه ازاد اسلامی ایران، واحد علوم تحقیقات

### چکیده

غزلیات شمس را می‌توان تجربه‌ی عارفانه‌عاشقانه‌ی مولانا از جهان (درون و برون) دانست و از آنجایی که غزلیات، بازتاب احوال و تفکرات وی است، در این پژوهش غزلیات شمس با عنوان «خودنگاره‌ی مولانا» معرفی و تحلیل می‌شود. برآنیم که با رویکرد روان‌شناسانه، حس هویت را در خودنگاره‌ی وی (تا آنجایی که مقدور است) ارزیابی و معرفی کنیم. برای این هدف در قدم اول، الگوی شناختی با عنوان تعبیر شخصی بر پایه‌ی تحلیل خودپنداره، خود واقعی، خود آرمانی، خود ممکن، طرح‌واره، جامعه‌بیانگری و خودبیانگری، منطبق بر اصول روان‌شناسی تنظیم و تعریف می‌گردد و براساس آن، ابیات تحلیل و حس هویت فردی و میزان کاربرد آن در ذهن و زبان شاعر

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی bibisomaye.hoseini@gmail.com

\*\* استاد زبان و ادبیات فارسی khatami@sbu.ac.ir (نویسنده‌ی مسئول)

\*\*\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی abdolhosein.farzad@gmail.com

\*\*\*\* دکترای مشاوره، مشاور و مربی کارگاه‌های روانشناسی mh.hadizade@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۷/۲۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۲

و نگارش اثری چون *غزلیات شمس* ارزیابی می‌شود. درنهایت با تحلیل داده‌ها به روش علمی نشان دادیم که مؤلفه‌های حس هویت در *غزلیات شمس* به صورت سازگار، مثبت، رشدگرا و با روش منحصربه‌فرد تجربه شده است یا وجود دارد. **واژه‌های کلیدی:** تعابیر شخصی، حس هویت، خودنگاره، *غزلیات شمس*، مولانا.

### ۱. مقدمه

از آنجاکه بدون تحقیق کامل روان‌شناختی آثار نمی‌توان بر احساسات، عواطف و درنهایت اهداف موجود در آن‌ها دست یافت، این پژوهش برای ارزیابی حس هویت در *غزلیات شمس*، ابتدا به تنظیم و تعریف الگویی پیشنهادی با عنوان «الگوی تعابیر شخصی» می‌پردازد. اصطلاح تعابیر شخصی در روان‌شناسی به معنای «ابعادی است که فرد برای تفسیر یا تعبیر خود و محیط اجتماعی‌اش به‌کار می‌برد» (نولن هوکسما و همکاران، ۱۳۹۲: ۶۷۵). این الگوی پیشنهادی است که برای اولین بار در این مقاله به‌کار گرفته شده است. در این الگو بخشی از تئوری‌های صاحب‌نظرانی چون یانگ، فروید، یونگ، پرلز، بالبی و جز این‌ها استفاده شده است. شایان ذکر است که چارچوب نظری این مقاله، انسجامی از آرای صاحب‌نظرانی است که بخشی از تعاریف و نظرهای آن‌ها برای دستیابی به الگویی مناسب، به‌منظور ارزیابی حس هویت نویسنده در متن به‌کار گرفته شده است.

این الگو در شش محور با عنوان‌های: ۱. خودپنداره؛ ۲. خود واقعی؛ ۳. خود آرمانی؛ ۴. خود ممکن؛ ۵. طرح‌واره؛ ۶. جامعه‌بیانگری و خودبیانگری تنظیم شده است و برای تحلیل در متن به‌کار می‌رود. این پژوهش بر آن است تا بر پایه‌ی این الگو، *غزلیات شمس* را به‌عنوان نمونه‌ی پژوهش بررسی کند، تا صورت موفقیت، الگوی مطرح‌شده، برای تحلیل حس هویت نویسنده در دیگر متون ادب فارسی نیز به‌کار رود. در تنظیم این الگو، نوعی روان‌شناسی عرفانی نیز وجود دارد؛ زیرا اساس کنش‌های ادبی در *غزلیات شمس* متأثر از حالات عمیق عرفانی است؛ بنابراین اساس تحلیل، تحلیل «شناختی» بر پایه‌ی مباحث عرفانی است. واحد تحلیل بیت است و روش ارزیابی ابیات براساس تحلیل کیفی

غزلیات شمس به صورت تک‌به‌تک و استخراج ایبات متناسب با حالات روحی و شخصی مولانا صورت پذیرفته است. با توجه به این که جهان‌بینی مولانا در شعر او خود را نشان می‌دهد، با ارزیابی شناختی و مفهومی اشعار به وسیله‌ی الگوی طراحی شده، مؤلفه‌های حس هویت، استخراج و ارزیابی شده است. از آنجاکه نویسندگان یا شاعران، اثر خود را بر اساس جهان‌بینی خود خلق می‌کنند، می‌توان گفت که خالقان اثر در به‌وجود آوردن اثر خود، خودنگاره‌ای را از خویش ارائه می‌دهند؛ بر اساس این، در پژوهش حاضر مجموعه‌ی اشعار غزلیات شمس با عنوان خودنگاره‌ی (سلف‌پرتره) مولوی در نظر گرفته شده است. هر چند تاکنون مطالعات و پژوهش‌های بسیاری با رویکرد روان‌شناسانه بر روی آثار مولانا انجام شده است که از بسیاری آن‌ها در همین پژوهش بهره گرفته‌ایم، اما تاکنون الگوی مشخص برای تشخیص حس هویت در خودنگاره‌ی مولانا ارائه نشده است.

## ۲. بحث و بررسی

اگر غزلیات را به‌عنوان خودنگاره‌ی مولانا در نظر بگیریم، با بررسی مفاهیم شناختی و بسامد آن‌ها می‌توان مؤلفه‌های حس هویت (sense of identity) را در خودنگاره‌ی مولانا شناسایی کرد. منظور از مفاهیم شناختی، آن دسته از مفاهیم و ادراک‌های معنوی است که نویسنده با تأثیرپذیری از آن‌ها، اثر را خلق می‌کند و بر اساس آن، حس هویت تحلیل پذیر می‌شود. حس هویت انواع مختلفی چون اخلاقی، فرهنگی، ملی، فردی، فرانسائی و غیره دارد که در تحلیل غزلیات معنای گسترده‌ی آن مدنظر است. «دوکس و همکارانش، هویت را وسیله‌ای می‌نامند که «خود» از طریق آن با جامعه ارتباط برقرار می‌کند، به طوری که نشان می‌دهد فرد در بستر فرهنگی، چه کسی است» (ریو، ۱۳۹۳: ۲۹۷). هویت به دو شیوه در هنرمند به وجود می‌آید: شیوه‌ی سالم و شیوه‌ی ناسالم. در شیوه‌ی سالم، شخصیت بارور، هویت خود را بدون تعصب به ویژگی‌ها و قوانین جامعه، نژاد، مذهب، ملت خاص و هم‌نوا با «خود»، به طوری که اصیل و منحصر به فرد باشد، کسب می‌کند. اصالت در تعاریف حس هویت از دیدگاه سارتر و مکتب اگزیستانسیالیسم

به صورت کامل دست‌نیافتنی جلوه می‌کند و شخص همواره در مسیر دریافت اصالت قرار دارد. دریافت حس هویت در شیوه‌ی ناسالم براساس باور فروم با داشتن تعصب بر ویژگی‌ها و اصول یک ملت، نژادپرستی، مذهب یا شغل خاصی است که در این صورت، هویت با توجه به خصایص گروه، نه خصایص «خود» تعریف می‌شود (رک. شولتس، ۱۳۶۲: ۸۶). در مفاهیم شناختی غزلیات، به‌طور کلی نوعی «حقیقت‌بینی خلاف عادت»<sup>۱</sup> وجود دارد که بیانگر روش سالم، اصیل و منحصربه‌فرد مولانا در حس هویت است، به‌نحوی که مرزهای زمان و مکان درنوردیده می‌شود و گستره‌ی ارتباط و شناخت هستی، و رای نژاد و ملیت و فرهنگ تعریف می‌شود و تحقق «خود»، اتحاد با هستی (و خود) را به وجود می‌آورد. به گفته‌ی شفیع‌ی کدکنی این مؤلفه‌های منحصربه‌فرد علاوه بر غزلیات در عملکرد اجتماعی وی نیز وجود دارد، آنجا که «در میان مردم با طبقات مختلف فرهنگی، مذهبی، سیاسی با انس و رأفت و صلح، آمیزش داشته است» (مولوی، ۱۳۸۷: ۲۷). مؤلفه‌های حس هویت در خودنگاره‌ی مولانا همواره صلح را بر پایه‌ی عشق نشان می‌دهند و یکی از مشخصه‌های شهرت جهانی وی به شمار می‌رود، به‌طوری‌که «یونسکو در سال ۲۰۰۷ او را به‌عنوان فیلسوف برجسته، شاعر و عارف اسلامی و کسی که حامی صلح و دستیابی به آگاهی از طریق عشق است، معرفی کرد» (Mirdal, 2010: 1203). درواقع نوعی حس هویت فرانسائی در شخصیت مولانا نشان می‌دهد که و رای حد و مرز و منحصربه‌فرد است. بیت ذیل شاهدمثالی برای مؤلفه‌ی صلح در حس هویت مولانا است. این مفهوم در اکثر ابیات سیطره دارد:

در کف ندارم سنگ من با کس ندارم جنگ من با کس نگیرم تنگ من زیرا خوشم چون گلستان  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۹۷)

مطالعه‌ی رفتارهای اجتماعی مولانا در تذکرها احترام وی را به مذاهب و طبقات مردمی، انسانیت در معنای کلی آن و همچنین روش خاص مولانا در شناخت خود و هستی، حس هویت او و رای حد و مرز نشان می‌دهد. «به‌طوری‌که در مثنوی در عین پریشانی، بساط وحدت چیده و شریعت و طریقت و حقیقت را به‌گونه‌ای سحرآمیز درهم تنیده و نگاهی دیگرگون به جایگاه آرمانی انسان افکنده است» (مولوی، ۱۳۹۰: ۱۱).

با این فرض که در اکثر آثار ادبی، فرایندی از حس هویت وجود دارد که نویسنده در جریان خلق اثر، ابعاد شخصیت و مؤلفه‌های آن را به‌طور ناخودآگاه یا خودآگاه نشان می‌دهد. برای دستیابی به مؤلفه‌های حس هویت در آثار شاعران، تنظیم الگوی تعبیری شخصی مهم، بلکه ضروری می‌نماید. به‌همین منظور شش اصطلاحی را که در شکل‌گیری تعبیر شخصی و درنهایت شکل‌گیری مؤلفه‌های حس هویت نقش دارند، تعریف و ذیل هر عنوان، مثال‌های شعری را از دیوان غزلیات شمس آورده‌ایم؛ بدین ترتیب، بین اسلوب تعبیر شخصی و چگونگی کاربرد آن‌ها در غزلیات شمس تطبیق صورت گرفته است.

## ۲.۱. خود واقعی (Real\_self)

مؤلف با شناخت همه‌ی ابعاد شخصیت از جمله ضعف‌ها، کمبودها، توانایی‌ها، استعدادها، بالقوه، خواسته‌ها و امکانات خود به شناخت خود واقعی می‌رسد. اما این سوال مطرح می‌شود که: تعریف روان‌شناختی گفته‌شده را چگونه می‌توان درباره‌ی غزلیات شمس یا به‌عبارت بهتر درباره‌ی اشعار سروده‌شده در قرن‌های پیش به‌کارگرفت و بدان وسیله به شناخت خود واقعی هنرمند یا نویسنده‌ی آن دست یافت؟ با توجه به نبودن مؤلف، این کار را تنها از طریق اشعار و متن نویسنده و در مرحله‌ی بعد هر آنچه درباره‌ی او در تذکره‌ها و تاریخ‌های مختلف آمده است، می‌توان به انجام رساند. هرچند این امر نیز خود نمی‌تواند درنهایت ما را به نتایجی دقیق و حتمی برساند. همچنین می‌توان گفت که «واقعیت» چیزی جز تولیدات فکری و فرهنگی و توافق اجتماعی نیست. با توجه به این امر، آیا می‌توان گفت که «خود واقعی» نیز همان موقعیت‌های تثبیت‌شده‌ی فرهنگی و اجتماعی است که از درون این‌گونه متون به جامعه راه پیدا کرده است؟ یعنی مفهومی که جامعه‌ی قرن هفتم از مرگ، غم و سکوت دارد، همان تعریفی است که مولانا از آن ارائه کرده است و اصالتی دارد که مولانا به واژه‌ها و اصطلاحاتی این‌چنینی داده است؟ این اصالت و تشخص «خود» در بسیاری مواقع برآمده از ناخودآگاه ذهن انسان و بر پایه‌ی نمادهای بنیادین است. خود واقعی مولانا برخلاف تعریفی که در ابتدای سطور

آوردیم، نه صرفاً مربوط به مؤلف، که مربوط به جهان‌بینی و روش تعقل و اندیشه‌ی او است. مولانا به‌دلیل تکنیک شناختی منحصر به فرد از عوالم درونی و همچنین آگاهی بسیار از ابعاد منفی و مثبت شخصیت خویش با به‌کارگیری نبوغ و هوش خود به اصولی دست یافته است که به‌وسیله‌ی آن‌ها معناهایی تازه می‌آفریند. فرایند معناآفرینی‌های مولانا در غزلیات شمس گزارشگر نزدیکی به خود واقعی است. درجه‌ی پذیرش و درک ابعاد شخصیت می‌تواند خود واقعی را بهتر بشناساند؛ زیرا خرد، هوشمندی، دانش و آگاهی در کنار نبوغ و خلاقیت بسیار، به‌تنهایی و صرفاً به شناخت خود واقعی شخص منجر نمی‌شود.

گر تو فرعون منی از مصر تن بیرون کنی در درون حالی ببینی موسی و هارون خویش  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۹۸)

در ادامه به بررسی سه مفهوم سکوت و غم و مرگ در فرایند دریافت حس هویت به‌منظور شناخت بهتر می‌پردازیم. در بررسی مفهوم تنهایی و انزواطلبی، توجه به سکوت، نگاه به غم (خوب یا بد) و نوع نگرش به مسئله‌ی مرگ در غزلیات، می‌توان نوعی خودآگاهی را ببینیم که نشان‌دهنده‌ی مراحل سلوک با ابعاد مثبت و منفی خود واقعی است. تحلیل آن‌ها مؤلفه‌های حس هویت را نیز نوعی سالم، مثبت و منحصر به فرد نشان می‌دهد: مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم  
(همان: ۱۸۰)

در تعریف خود واقعی آوردیم که از جمله لوازم شناخت، شناخت همه‌ی ابعاد شخصیت است. در ابیاتی که ساختار معنایی آن، شکلی از دگرگونی احوال را نشان می‌دهند، مانند بیت بالا که در آن «مرده بدم» بعد منفی خود واقعی و «زنده شدم» نیز بعد مثبت را نشان می‌دهد، فرایندی وجود دارد که می‌تواند نشانگر مراحل شناخت باشد. این در واقع برای رسیدن به مرحله‌ی زنده‌شدن گذر از مرحله‌ی مردگی ضروری است. این فرایند، شناخت خود واقعی را در غزلیات نشان می‌دهد. اندیشه‌ی ایدئال‌گرایانه‌ای که از کل مفاهیم بیت دریافت می‌شود، بر بلندای نردبانی ایستاده است که پیش از آن، پله‌های فرودینش را طی کرده است:

چنان در نیستی غرقم که معشوقم همی گوید بی‌با من دمی بنشین سر آن هم نمی‌دارم  
(همان: ۲۰۹)

درباره‌ی کاربرد تنهایی و انزوای طلبی نیز معنای متفاوت از معنای رایج آن مدنظر مولانا است. معنای برساخته‌ی جدید مولانا، توجه به سکوت و نشانه‌های رمزی آن در مراتب شناخت و درک «خود واقعی» اوست. مفهوم مرگ نیز در غزلیات، تبلور تولدی دوباره است که به دگرگونی‌های بنیادین و اساطیری روان آدمی اشاره دارد؛ همان که پیش از آن در افسانه‌ی ققنوس و در پرداخت «ور»<sup>۲</sup> باستانی دیده می‌شود. مفهومی که در آن آتش سوزاننده و از بین برنده، رمز زندگی دوباره می‌شود. همین مفهوم زمانی که با نبوغ مولانا درمی‌آمیزد، در بازروایت او و از زبان او، شکلی متفاوت، اما ریشه و بنیادی یکسان دارد. در این بازروایت کردن، مردن در عشق همان آزمایش «ور»ی است که سرانجام آن پذیرفتن روح و تولدی دوباره است. در نمونه‌ی کهن‌الگویی، سوختن رمز پاکی بوده و در اینجا رمز عاشقی است. روح پذیرفتن پس از مردن، همان به کمال رسیدن پس از سوختن و عاشق شدن است. این نگرش کارآمد به مرگ، خود می‌تواند گویای شناخت خود واقعی و از مؤلفه‌های مهم حس هویت در خودنگاره باشد:

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید در این عشق چو مرید همه روح پذیرید  
(همان، ج ۲: ۵۸)

در بررسی مفهوم غم نیز دو نگرش مخالف مشاهده می‌شود. غم در زبان و ذهن مولانا یکسره ناکارآمد نیست. نمونه‌هایی وجود دارد که غم ستایش شده است. استفاده‌ی مثبت و کارآمد از اندیشه‌ای که در ذات خود منفی می‌نماید، منجر به شکل‌گیری پارادوکسی مفهومی در معناآفرینی شده است. این را می‌توان از جمله نبوغ و خلاقیت مولانا در پرداختن به چنین موضوعی دانست:

مرا چون کم فرستی غم حزین و تنگ‌دل باشم چو غم بر من فروریزی ز لطف غم خجل باشم  
غمان تو مرا نگذاشت تا غمگین شوم یکدم هوای تو مرا نگذاشت تا من آب و گل باشم  
(همان، ج ۳: ۲۰۱)

## ۲.۲. طرح‌واره (schema)

طرح‌واره‌ها را می‌توان ساختارهایی برای بازیابی مفاهیم کلی ذخیره‌شده در حافظه یا مجموعه سازمان‌یافته‌ای از اطلاعات، باورها و فرض‌ها دانست (رک. یانگ و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۹؛ نولن هوکسما و همکاران، ۱۳۹۲: ۶۷۶). این‌ها قدیمی‌ترین و عمیق‌ترین مؤلفه‌های شناختی محسوب می‌شوند که ممکن است در هر برهه از زندگی تغییر کنند. طرح‌واره‌ها از طرز برخورد و نگرش شخص به خویشتن، جهان و آینده تعیین می‌شود. اگر این طرح‌واره‌ها طبیعی و مثبت باشند، گرایش فرد به همه‌چیز مثبت، امیدوارانه و موفقیت‌آمیز خواهد بود، وگرنه فرد خود را ناتوان، بی‌کفایت و بی‌ارزش خواهد پنداشت؛ بنابراین احساس خواهد کرد که در برخورد با مشکلات، موانع نفوذناپذیری بر سر راه او قرار دارد و هر کاری بکند با شکست و ناکامی روبه‌رو خواهد شد. از این رهگذر، فرد به جهان پیرامون، خویشتن و آینده نگرش منفی پیدا می‌کند (در این پژوهش برای توصیف این دو حالت اصطلاح سازگار یا باز و ناسازگار یا بسته انتخاب شده است).<sup>۳</sup> طرح‌واره‌های باز یا سازگار، الگوهای ذهنی هستند که از انعطاف کافی برخوردارند و رفع نیازهای روان‌شناختی فرد را تسهیل می‌کنند؛ از این‌رو در برابر طرح‌واره‌های ناسازگار قرار می‌گیرند. از آنجاکه در عمل و رفتار انسان، طرح‌واره‌ها نقش آفرینی دارند و به‌صورت ساختار سازمان‌یافته‌ی دانش (organised knowledge structure) بر احساس، تفکر و رفتار او تأثیر می‌گذارند، پس بر موضوع و کیفیت اثر هنری نیز تأثیرگذارند؛ بنابراین با بررسی و تحلیل ابعاد معنایی و مفهومی غزلیات، می‌توان تا حدودی این ساختارها را در ذهن و زبان مولانا مشخص کرد. تحلیل تعمیم‌های شناختی مولانا در مدل رفتاری وی (متن و اثر هنری به‌منزله‌ی یک رفتار است) نشان می‌دهد که الگوهای شناختی مولانا در هر برهه از زندگی و با کسب تجربه‌های تازه و تغییرات روحی او تغییر می‌کنند. این تغییر را می‌توان از جمله مؤلفه‌های شخصیت تحقق‌یافته و خودشکوفای مولانا دانست که در نهایت از مؤلفه‌های شناختی حس هویت او نیز به‌شمار می‌رود. در این حالت الگوهای شناختی در غزلیات تجربه‌های تازه را نشان می‌دهد و این بدان معنا است که مجموعه‌ی

باورهای مولانا همواره در حال تکامل و سازگاری است. این مسئله نشان‌دهنده‌ی آن است که توانایی تغییر و ادراک تجربه‌ای تازه در شخصیت وی وجود داشته است؛ بنابراین می‌توان گفت طرح‌واره‌ها حالت نوزایی و حرکت را نشان می‌دهند (فرایند پویای شناخت در ولادت مجدد)؛ برای نمونه، درباره‌ی مفهوم عشق در غزلیات می‌توان گفت، زمانی که عشق اتفاق می‌افتد، طرح‌واره‌ها فعال می‌شوند و مفاهیم شناختی و کیفیت عشق در غزلیات تحت تأثیر طرح‌واره‌ها شکل می‌گیرند. از آنجاکه تعمیم‌های شناختی مولانا در هر برهه از زندگی با بار متفاوتی به‌کار می‌رود، با کیفیت‌های متفاوت در معنی عشق روبه‌رو می‌شویم. شناخت خود و در مفهوم کلی آن حس هویت طرح‌واره‌ها را کنترل می‌کند. شاید بتوان وقوع انقلاب عظیم یعنی ولادت مجدد و شناخت خود آرمانی را در تعریف شخصیت تحقق‌یافته‌ی مولانا در این مسئله بدانیم که در اکثر ابیات طرح‌واره‌ها از نوع سازگار هستند؛ بدین ترتیب روی آن‌ها تعصب نداشته و همواره بر تجربه‌های تازه، نظر داشته است؛ بنابراین فرایند شناخت خود همواره در حال نوزایی و تحقق است. این مسئله را در دو دوره‌ی متفاوت از زندگانی مولانا، یعنی غیبت اول و دوم شمس، به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد. در ارزیابی شناختی طرح‌واره‌ی مولانا در غیبت اول شمس حالات انتظار، انزوای اجتماعی و تنهایی جلوه‌ی بیشتری دارد:

بروید ای حریفان بکشید یار ما را      به من آورید آخر صنم گریز پارا  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۰۵)

ای نوبهار عاشقان داری خبر از یار ما      ای از تو آستن چمن ای از تو خندان باغ‌ها  
(همان: ۱۱)

بعد از غیبت نهایی شمس، تعمیم‌های شناختی مولانا به عشق و انتظار، نوعی تحول و دگرگونی را نشان می‌دهد:

من چرا گرد جهان گردم چو دوست      در میان جان شیرین من است  
(همان: ۲۵۰)

شمس تبریز خود بهانه ست      ماییم به حسن و لطف ماییم

با خلق بگو برای روپوش      کو شاه کریم و ما گداییم  
محویم به حسن شمس تبریز      در محو نه او بود نه ماییم  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۷۸)

چنین ابیاتی که تغییر و دگرگونی را نشان می‌دهند، در این پژوهش طرح‌واره‌های سازگار نامیده‌ایم؛ از این رو شاید بتوان یکی از طرح‌واره‌های مهم در غزلیات را طرح‌واره‌ی سازگار با عنوان «بازگشت» (Regression) تعریف کرد. در طرح‌واره‌ی سازگار بازگشت مفهوم «مکانیزم دفاعی بازگشت»<sup>۴</sup> نیز وجود دارد که با تعبیری همچون «بازآمدیم، می‌رویم...» معناآفرینی می‌کند:

ما به خرمنگاه جان باز آمدیم      جانب شه همچو شهباز آمدیم  
سیر گشتیم از غریبی و فراق      سوی اصل و سوی آغاز آمدیم  
(همان، ج ۴: ۲۷)

ما ز بالاییم و بالا می‌رویم      ما ز دریاییم و دریا می‌رویم  
ما از آنجا و از اینجا نیستیم      ما ز بی جاییم و بی جا می‌رویم  
(همان: ۲۹)

ای عاشقان ای عاشقان هنگام کوچ است از جهان      در گوش جانم می‌رسد طبل رحیل از آسمان  
(همان: ۹۶)

این معانی در غزلیات نشانگر تحول شناختی مولاناست. مارکوس بر این باور است که «طرح‌واره‌ها شامل تعمیم‌های شناختی درباره‌ی خود است که از تجارب گذشته‌ی فرد مشتق شده‌اند و پردازش اطلاعات مرتبط با خود را سازماندهی و هدایت می‌کنند» (نولن هوکسما و همکاران، ۱۳۹۲: ۶۷۶). شناختی که مولانا از محیط اطراف خود و مخصوصاً در ارتباط با شمس از خود پیدا می‌کند، مراتب تغییر طرح‌واره را در غزل نشان می‌دهد. با اثبات طرح‌واره‌های باز (در غزلیات) می‌توان حس هویت و به نوعی منحصربه‌فردبودن شخصیت مولانا را تعریف کرد. این منحصربه‌فردبودن از آنجایی است که رفتارهای او در مواجهه با شمس تبریزی متأثر از قواعد و رسوم و آداب جامعه قرار نمی‌گیرد و

تکنیک‌های شناختی متفاوتی را ارائه می‌دهد؛ بدین ترتیب اگر بخواهیم مشخصه‌ای برای الگو و ساختار شناختی مولانا تعریف کنیم، مشخصه‌ی حرکت و نوزایی است.

### ۳.۲. خودپنداره

همان‌طور که نویسنده و شاعر نیز همچون هر فرد دیگری، دیدگاه درون‌ذهنی منحصر به خود را دارد، می‌توان تأثیر این دیدگاه را در آثار نوشتاری او ملاحظه کرد؛ به عبارت دیگر، هر اثری براساس خودپنداره‌ی نویسنده‌ی آن خلق می‌شود. «خودپنداره بازنمایی ذهنی افراد از خودشان است» (ریو، ۱۳۹۳: ۲۸۲) و «تمام جنبه‌های هستی و تجربیاتی را که فرد در آگاهی درک می‌کند، شامل می‌شود» (فیست و همکاران، ۱۳۹۷: ۴۲۴). از آنجاکه در این پژوهش با متن سروکار داریم، نه نویسنده‌ی آن، تلاش کرده‌ایم تا به دنبال کشف ادراکات شاعر از خودش براساس غزلیات شمس باشیم تا از این رهگذر به تحلیل و ارزیابی خودپنداره‌ی او بپردازیم. این کار با توجه به این موضوع صورت می‌پذیرد که خودپنداره در کل اثر تأثیر مستقیم دارد و می‌تواند مثبت یا منفی باشد. وقتی ارزیابی‌های شناختی شاعر درباره‌ی آنچه هست، مثبت و کارآمد باشد در فضای متن، نشانه‌های قدرت و توانایی حل تعارضات روحی، تحمل و درنهایت عملکرد کارآمد وجود دارد و عنان معنی و لفظ با اختیار و بر پایه‌ی عزت نفس خواهد بود و هنگامی که ارزیابی متن برخلاف آن باشد، خودپنداره‌ی منفی است. برای دست‌یافتن به خودپنداره‌ی مولانا، به سراغ ابیاتی می‌رویم که در آن‌ها خطاب به خود وجود دارد. این‌گونه ابیات به نظر ما بیشترین ارتباط را با مؤلفه‌های خودپنداره‌ی شاعر دارد:

ای خواجه من جام میم چون سینه را غمگین کنم / شمع و چراغ خانه‌ام چون خانه را تاری کنم  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۷۱)

من آب آب و باغ باغم ای جان / هزاران ارغوان را ارغوانم  
(همان: ۲۴۸)

«زبان وسیله‌ای بسیار قدرتمند برای اعلام و حفظ هویت فردی است... به‌طورکلی برخی صورت‌های زبانی در جامعه از پایگاه اجتماعی مناسبی برخوردار نیستند، اما در حفظ موقعیت شخص در گروهی خاص از جامعه نقش مهمی ایفا می‌کند. زبان‌شناسان گاه این صورت‌ها را اعتبار اجتماعی پنهان می‌نامند» (ترسک، ۱۳۷۹؛ ۱۲۲)؛ بر همین اساس در تحلیل خودپنداره‌ی موجود در بعضی ابیات، تعبیری مانند «گاهی»، «همیشه» و «وقتی‌که» وجود دارد که اشکال معمول استفاده از کلی‌گویی و در واقع جزء خطاهای شناختی (Cognitive Errors) به حساب می‌آید که تشخیص آن‌ها از طریق دریافت چگونگی کاربرد مختلف الفاظ و بار معنایی آن‌ها صورت می‌پذیرد. این واژه‌ها در غزلیات، حالاتی را به یک دوره‌ی زمانی تعمیم می‌دهند که به‌نظر می‌رسد نوعی حالت «دوپارگی»<sup>۵</sup> در آن ملاحظه می‌شود:

گهی سنگم گهی آهن زمانی آتشم جمله گهی میزان بی سنگم گهی هم سنگ و میزانم  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۹۲)

دوپارگی از انواع سازوکارهای دفاعی است که امکان شکل‌گیری یک تصویر واحد و کامل را از خود می‌گیرد؛ اما با توجه به روند معنایی غزل در قالب معنای عرفانی، حالت‌ها و نوسان‌های روحی در خدمت وصف حالتی از نیستی، بی‌خویشی در هیجان «شیدایی» و متأثر از حالات عمیق عارفانه قرار می‌گیرد و شناخت مثبت را بیان می‌کنند. دوپارگی در این تحلیل با تعاریف روان‌شناسی امروز سازگاری ندارد و به علت متأثر بودن از حالات عرفانی و همچنین نتیجه‌ی شناخت معنوی آن می‌توان عنوان «دوپارگی عرفانی» را برای آن انتخاب کرد، با این تفاوت که در دوپارگی عرفانی نوعی درک و پذیرش معنوی در احوال دیده می‌شود و تصویر غیرواحدی که از دوپارگی عرفانی حاصل می‌شود، همان تصویر واحد (بی‌صورتی) در غزلیات باشد (این مبحث جای تأمل بیشتری دارد). فرایند تحقق خود در غزلیات بیشتر در دو بعد معنوی «بودن» و «شدن» نمایان است و می‌توان آن را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های شناختی حس هویت کدگذاری کرد:

من مرغ لاهوتی بدم دیدی که ناسوتی شدم دامش ندیدم ناگهان در وی گرفتار آمدم  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۷۹)

در چنین غزل‌هایی که سیر تحولات روحی مولانا را به واسطه‌ی شناخت خود آرمانی نشان می‌دهد، می‌توان ویژگی‌های خودپنداره را به دو صورت تعریف کرد؛ در نیمه‌ی اول قبل از ولادت مجدد (ملاقات با شمس) مردگی، سردی، زیرکی، شیخوخیت است که می‌تواند نشان‌دهنده‌ی درک و پذیرش ابعاد منفی خودپنداره باشد و در نیمه‌ی دوم (آشنایی با شمس)، دولت پاینده و زنده‌شدن و... است. از طرفی بعد از فراق شمس برای بار اول، پنداره‌ها حالت‌های انتظار و تنهایی را نشان می‌دهند که در بررسی ابیاتی که به‌نوعی به غیبت آخر شمس اشاره دارد، پنداره‌ها خصوصیات مثبت، رشدگرا و کارآمد را نشان می‌دهد (نگاه نو به هستی و سعه‌ی صدر عشق بارور) که از مؤلفه‌های هویت در خودنگاره‌ی مولانا است:

غمان تو مرا نگذاشت تا غمگین شوم یک دم      هوای تو مرا نگذاشت تا من آب و گل باشم  
مرا رنج تو نگذارد که رنجوری به من آید      مرا گنج تو نگذارد که درویش و مقل باشم  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۰۱)

شدم ز عشق به جایی که عشق نیز نداند      رسید کار به جایی که عقل خیره بماند  
(همان، ج ۲: ۲۰۵)

روزی که مستم کشتی‌ام روزی که عاقل لنگرم      تو مست جام ابتری من مست حوض کوثرم  
(همان، ج ۳: ۱۷۴)

در ابیات بالا «روزی که مستم کشتی‌ام» اشاره به حرکت و نوزایی همیشگی عشق بارور دارد و خودپنداره همواره متأثر از مستی حوض کوثر (شناخت) است. «روزی که عاقل لنگرم» روشنگر این مطلب است که عقل جزئی برای انسان همچون لنگری است که او را از فرایند شناخت که باید همواره در جریان و نوزایی باشد، باز می‌دارد؛ زیرا مفاهیم عرفانی در ساحت عقل جزئی نمی‌گنجد.

به‌نظر می‌رسد فرایند شناخت و خودپنداره به نحوی با «مرز خود» در جهان‌بینی شاعر نیز ارتباط داشته باشد. مرز خود یا همان مرز من به رابطه‌ی هنرمند با محیط پیرامونش مربوط می‌شود؛ بنابراین «آن جنبه‌هایی از دنیا که با آن‌ها همانندسازی می‌کنیم و درون

مرزهای خودمان (ego) قرار می‌دهیم، به صورت دوستانه تجربه می‌شوند. آن بخش‌هایی از دنیا که به صورت خارج از مرزهای خود تجربه می‌کنیم، بیگانه و تهدیدکننده تجربه می‌شوند و دستخوش خصومت ما قرار دارند» (پروچسکا و نورکراس، ۱۳۹۷: ۲۸۷). پرلز معتقد است هر چقدر مرز بین شخص با جهان پیرامون بیشتر باشد، شخصیت در تحقق خود موفق‌تر است و هرچه این مرز تنگ‌تر شود احتمالاً فرد دچار تعصب و خودبینی است (رک. شولتس، ۱۳۶۲: ۲۲۵ و ۲۴۶) و ابعاد کمتری را از جهان پیرامون و «جهان خود» ادراک می‌کند.

مرزهای خود در خودپنداره‌ی مولانا گاهی چنان گسترده است که به نیستی و بی‌مکانی تعبیر می‌شود که محل مطالعه‌ی مرتبه‌ی فنای فی الله است. «بدین ترتیب محل تلاقی سرنوشت‌ساز ابدیت و پایان‌پذیری مشخص می‌شود، جایی که فانی و غیرفانی همدیگر را ملاقات می‌کنند» (Papan-Matin, 2005: 10) و حس هویت از حالت فردی به اوشدن و فنای فی الله می‌رسد.

خودپنداره در غزلیات همواره به واسطه‌ی «ولادت‌های مجدد» محقق می‌شود که این تکنیک رفتاری از مهم‌ترین مؤلفه‌های شناختی حس هویت مولانا است:

چندان که خواهی در نگر در من که شناسی مرا      زیرا از آن کم دیده‌ای من صد صفت گردیده‌ام  
مانند طفلی در شکم من پرورش دارم ز خون      یکبار زاید آدمی من بارها زاییده‌ام  
در دیده‌ی من اندر آوز چشم من بنگر مرا      زیرا برون از دیده‌ها منزلگهی بگزیده‌ام  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۶۷)

بررسی مفهومی غزلیات دو بُعد شناختی خودپنداره را نشان می‌دهد: بُعد اول، زمانی است که فاصله‌ی بین خودپنداره و خود آرمانی کم است که ابعاد شناختی خودپنداره در غزلیات در اوج توانایی، احساس قدرت و عزت نفس است؛ بنابراین توصیفات مثبت است. خودپنداره‌ی مثبت در غزلیات شمس در تعبیر مختلفی ارزیابی می‌شود. آنجا که مولانا می‌گوید طرحی نو در جهان درمی‌اندازد و غصه را شادی، گمراه را هادی و خاک

## ارزیابی حس هویت در خودنگاره‌ی مولانا بر اساس .../بی‌بی سمیه حسینی باغسنگانی ————— ۱۰۵

را به گوهر تبدیل می‌کند و به جهان فرمان‌های کارآمد می‌دهد، همه گزارشگر این فاصله‌ی کم با خود آرمانی است:

گویم به حَجَر حَی شو، گویم به عدم شی شو      گویم به چمن دی شو، داری عجب اقرارم  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۱۶)

ای عاشقان ای عاشقان من خاک را گوهر کنم      وی مطربان ای مطربان دف شما پُر زر کنم  
(همان، ج ۳: ۱۶۸)

بُعد دیگر، زمانی است که این فاصله بیشتر است و در نتیجه احساس نارضایتی و آرامش خاطرنداشتن از ایات دریافت می‌شود. این مسئله گزارشگر احساسات منفی درونی است:

چند ز دوست دشمنی جان شکنی و تن‌زنی      چند من شکسته‌دل نوحه‌ی تن به جان کنم  
(همان: ۱۸۹)

چو شاه خوش‌خرام آمد جز او بر من حرام آمد      چه بی‌برگم ز هجرانش اگر در باغ و جناتم  
(همان: ۱۹۳)

در این دو بیت، تعبیرهای «من شکسته‌دل» و «من بی‌برگ» در برابر تعبیرهایی همچون «من مانند خورشید و جام می»، نشان‌دهنده‌ی فاصله‌ای است که به سبب دوری از خود آرمانی، فضای اضطراب و دل‌تنگی را در تعبیر «نوحه‌ی تن» و «هجران» گزارش می‌دهد.

### ۲.۴. خود آرمانی (Ideal\_self)

خود آرمانی، از نظر راجرز، آن نوع آدمی است که می‌خواهیم شبیه‌اش باشیم (نولمن هوکسما و همکاران، ۱۳۹۲: ۶۸۱). در نظریه‌ی فروید خود آرمانی همان شخصیتی است که فرد از کودکی می‌خواهد شبیه او باشد و به آن اصول رفتاری تشویق می‌شود و در بزرگسالی نیز (به‌رسم عادت) طبق آن اصول رفتار می‌کند (رک. گنجی و گنجی، ۱۳۹۳: ۷۹)، درحالی‌که نمی‌تواند برای آن استدلال منطقی بیاورد. این نوع خود «تمام نگرش‌هایی را که معمولاً مثبت هستند و افراد آرزو دارند داشته باشند، شامل می‌شود» (فیست و همکاران، ۱۳۹۷: ۴۲۴).

از گفته‌های یونگ می‌توانیم همان شخصِ برتر را خود آرمانی معرفی کنیم که در این صورت «فرایند فردیت» به‌واسطه‌ی شناختِ خودِ آرمانی تحقق می‌پذیرد. همان‌طور که پیش‌تر بدان اشاره شده است، مؤلف با شناخت ابعاد خود واقعی (مثبت و منفی) در ارتباط با خود و جامعه (هستی)، پنداره‌ای دارد که با آن خودپنداره در جامعه رفتار می‌کند؛ اما خود آرمانی آن آرمان‌ها و فرارزش‌هایی است که می‌خواهد شبیه آن شود؛ به بیانی دیگر، شاید بتوان گفت درنهایت به‌واسطه‌ی شناخت دقیق خود (استعدادها، ضعف‌ها...) آرمان‌ها شکل می‌گیرند:

گرچه سنگیم پی مهر تو چون موم شویم      گرچه شمعیم پی نور تو پروانه شویم

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۵)

در بافت معنایی غزل، ارزش‌هایی مطرح می‌شود که با مطالعه‌ی آن می‌توان خود آرمانی را شناخت. برای دستیابی به خود آرمانی فاصله‌ی آرمان‌ها با خودپنداره یا خود واقعی هنرمند در متن ارزیابی می‌شود. فاصله‌ی زیاد باعث ایجاد تعارض و در نتیجه نارضایتی است. هرچه این فاصله کمتر باشد، متن آشفتگی و تعارض‌های کمتری را نشان می‌دهد. با توجه به این اصل که تحقق خود فرایندی است که تا لحظه‌ی مرگ ادامه دارد، تحقق خود آرمانی به‌صورت کامل وصول‌نشده است.<sup>۶</sup> فرانکل بر این باور است که شخصیت سالم همواره در «سطح معینی از تنش» قرار دارد. شاید بتوان گفت این سطح از فاصله‌ی معین و عدم وصال کامل با خود آرمانی، سطح خلاقیت اثر است که باعث ایجاد آزادی در اندیشه می‌شود و حرکت را می‌آفریند و درنهایت بُعد هنری و خلاقیت اثر را ارتقا می‌بخشد؛ چیزی که نمود آن را در غزلیات شمس می‌بینیم. شاید بتوان یکی از مؤلفه‌های بنیادین شور و شوق در غزلیات شمس را «سطح معین از تنش» ارزیابی کرد که با توجه به بسامد بالای معنایی آن، می‌توان آن را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های رفتاری مولانا در الگو معرفی کرد:

یک ریسمان فکنندی بردیم بر بلندی      من در هوا معلق و آن ریسمان گسسته

(همان، ج ۵: ۱۶۶)

به عقیده‌ی مولانا آنچه ما را به شناخت خود می‌رساند این است که بر جمال یار، که مثال آینه است، تأمل کنیم و خود را در او بیابیم و بشناسیم. در این ملاقات اسطوره‌ای با نوعی مفهوم روان‌شناختی «خود آینه‌ای»<sup>۷</sup> مواجه می‌شویم. مولانا خود را در جمال انسان الهی (گاهی شمس، گاهی زرکوب و گاهی حسام‌الدین است) می‌یابد و د واقع نوعی هم‌زمانی و هم‌زمانی به لحاظ شناختی در بعد ارتباطی وجود دارد و در بازتاب آن انسان الهی، خود آرمانی تحقق می‌پذیرد و حاصل این آیینگی وجد عارفانه است؛ به تعبیر دیگر، مولانا خود را در آینه‌ی جمال خود آرمانی می‌بیند:

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش خون انگوری نخورده باده‌شان هم خون خویش هرکسی اندر جهان مجنون لیلابی شدند عارفان لیلای خویش و دم به دم مجنون خویش ساعتی میزان آنی ساعتی موزون خویش بعد از این میزان خود شو تا شوی موزون خویش (مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۹۸)

می‌توان در بیان ارتباط بین خود آرمانی و خودپنداره نتیجه گرفت که مولانا در غزلیات بیشتر سعی دارد به خودش نزدیک و شبیه شود. در واقع می‌توان مرحله‌ی ملاقات خود آرمانی و خودپنداره‌ی مولانا را مرحله‌ای از شناخت دانست که یکپارچگی و وحدت را در الگوی خودنگاره نشان می‌دهد:

من آن ماهم که اندر لا مکانم      مجو بیرون مرا، در عین جانم  
تو را هر کس به سوی خویش خواند      ترا من جز به سوی تو نخوانم  
(همان: ۲۴۸)

شمس تبریزی خود بهانه است      ماییم به حسن و لطف، ماییم  
(همان: ۲۷۸)

نقطه‌ی مشترک بین خود آرمانی و خودپنداره‌ی مولانا این است که شمس در واقع بازتابی از روح مولانا است (ماییم به لطف و حسن ماییم). یعنی غزلیات را می‌توانیم آینه‌ای بدانیم که ارتباط آن دو را در سطح درون‌فردی و بین‌فردی منعکس می‌کند. در واقع فرایند رسیدن به خود آرمانی تا لحظه‌ی مرگ همواره ادامه دارد، چراکه فرایند شناخت نیز تا لحظه‌ی آخر زندگی ادامه دارد.

## ۲.۵. خود ممکن

خود ممکن جزء ساختار شخصیت است و شامل همه‌ی آرمان‌ها و مدل شخصیت‌هایی است که یا دوست داریم به آن تبدیل شویم یا نشویم. خودهای ممکن در واقع بازنمایی‌های ذهنی، ویژگی‌ها و صفات و توانایی‌هایی هستند که «خود» هنوز از آن‌ها برخوردار نیست (رک. ریو، ۱۳۹۳: ۲۸۸ و ۲۸۹)؛ بنابراین ممکن است گاهی خود آرمانی را نیز نشان دهد. نقش خود ممکن این است که خود موجود را با روش‌هایی برای خود ممکن شدن آشنا کند؛ از این رو، فرایند تحقق‌یافتن شخصیت (از چیزی که هست به چیزی که باید بشود) مرحله‌ی تحقق خود آرمانی را نشان می‌دهد. مرحله‌ای که می‌توان گفت خود آرمانی به صورت نهفته در خود ممکن وجود دارد. «کسی که به دنبال خود ممکن است، کمتر به طرح‌واره‌ی موجود اتکا می‌کند و بیشتر به خودی که آرزویش را دارد متکی است» (ریو، ۱۳۹۳: ۲۸۹). خودهای ممکن در تحلیل «مکانیزم‌های ذهنی» موجود در غزلیات حضور دارند.

در عین نظر بنشین، چون مردمک دیده در خویش بجوای دل آن چیز که می‌جویی  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۶: ۳)

در فضای ابیات، گشاده‌نظری درباره‌ی طرح‌واره‌ها وجود دارد و خودهای ممکن در آن در دو بعد مثبت و منفی نمود دارند. این خودها در واقع بازنمایی‌هایی ذهنی مولانا هستند؛ بنابراین می‌توان گفت که بعد زمان و مکان درباره‌ی آن وجود ندارد و تا آنجا که خلاقیت هنرمند همراهی کند، می‌تواند نمادهای اسطوره‌ای را نیز در خود داشته باشد و از ناخودآگاه جمعی و شخصی ایده بگیرد و آن را در اثر نشان دهد. پس شاید بتوان نتیجه گرفت که خودهای ممکن نیز در خلاقیت هنرمند نقش دارند و در آثار خلاقانه‌ی او وجود دارند. در غزلیات گاهی در بیان پارادوکسیکال، خود آرمانی چنان خلاقانه در زیرساخت ابعاد منفی توصیف می‌شود که در بیان مستقیم قادر به خلق آن معنی نخواهد بود. این خلاقیت حاصل درک و پذیرش ابعاد شخصیت است؛ چراکه هر دو بعد زاینده‌ی ذهن مؤلف است و می‌توان نتیجه گرفت که مولانا با خودهای ممکن آشنایی دارد و از آن در اثر خود بهره می‌برد. در غزلیات، کشف خودهای ممکن از جمله اتفاق‌های تازه و بدیع است که در دو بعد مثبت

## ارزیابی حس هویت در خودنگاره‌ی مولانا بر اساس .../بی‌بی سمیه حسینی باغسنگانی ————— ۱۰۹

و منفی وجود دارند و همه‌ی ابعاد شخصیتی در خودهای ممکن در راستای تحقق خود هستند. وصف خودهای ممکن در عین آزادی و سرکوب‌نشده‌گی گزارش می‌شود:

زین دوهزاران من و ما ای عجباً من چه منم گوش بده عربده را دست منه بر دهنم  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۸۴)

وجود من عزیزانه‌ست و آن‌مستان درو جمع‌اند دلم حیران کز ایشانم عجب یا خود من ایشانم  
(همان: ۲۰۵)

بس بی سر و پا عشقی که عاشق و معشوقم هم زارم و بی‌مارم هم صحت بیمارم  
(همان: ۲۱۵)

ما یکی بودیم با صد ما و من یک جوی زان یک نماند و ما صدیم  
(همان، ج ۴: ۲۷)

### ۲.۶. خودبیانگری (Self-definition) و جامعه‌بیانگری (Social-definition)

از جمله «فرایندهای شخصیت هستند که با نحوه‌ای که افراد خود را برداشت می‌کنند ارتباط دارند» (ریو، ۱۳۹۳: ۴۶۶). در جامعه‌بیانگری فرد تحت تأثیر توصیفات بیرونی است و در خودبیانگری فرد با توجه به شناختی که از خود دارد، توصیفات خود را درباره‌ی خودش می‌پذیرد. تحلیل این فرایند در متن، چگونگی شناخت مؤلف را از خود و هستی گزارش می‌کند. اگر تحلیل مفاهیم شناختی متن در برابر توصیفات بیرونی، استقلال رأی هنرمند را به تصویر کشیده باشد، همخوانی بین خود واقعی و خودپنداره در اثر خودبیانگری را نشان می‌دهد و اگر تحت تأثیر توصیفات بیرونی (جامعه) باشد، در متن جامعه‌بیانگری وجود دارد. در واقع می‌توان گفت نحوه‌ی بیان خود تحت تأثیر این است که هنرمند بداند کیست؛ چه می‌خواهد؛ چه توانایی‌ها، ضعف‌ها و استعدادهایی دارد و آیا ابعاد شخصیت خود را پذیرفته یا نپذیرفته است. این مسائل می‌توانند در نحوه‌ی برداشت شخص از خود تأثیر بگذارند و از جمله لوازم (ضرورت) بیانگری به‌شمار آیند:

تو بر آن‌که خلق را حیران کنی      من بر آن‌که مست و حیرانت کنم  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۲۵)

در این بیت نمود روشنی از خودبیانگری مولانا را شاهد هستیم. روند روایی در مصراع دوم توصیفات بیرونی و پسند خلق را نفی می‌کند. تحلیل داده‌های شناختی در غزلیات نشان می‌دهد که مولانا به توصیفات خود و ادراک خود درباره‌ی آنچه هست و آنچه می‌تواند باشد و می‌تواند انجام دهد، باور دارد. این نوع نگرش، نحوه‌ی شناخت مولانا را از خود و هستی نشان می‌دهد که در بیشتر ابیات به روش خودبیانگری است که البته نشان‌دهنده‌ی شخصیت بارور او نیز هست. با تحلیل محتوایی ابیات می‌توان برای غزل‌ها دو شیوه‌ی شناخت را تعریف کرد: در نیمه‌ی اول زندگی (قبل از ملاقات با شمس)، مولانا ممکن است حس هویت را با توجه به جامعه‌ی خود و هم‌سو با آن تجربه کرده باشد (جامعه‌بیانگری)؛ اما در نیمه‌ی دوم و فرایند تحول (بعد از آشنایی با شمس)، این حس از خودِ اصیل دریافت می‌شود، خودی که مستقل از جامعه و فرهنگ است (خودبیانگری) که نوعی سطح آگاهی خلاق او را از خود (Creative Consciousness of self) نشان می‌دهد.

گنجینه‌ی اسرار الهی مائیم	بحر گهر نامتناهی مائیم
بگرفته ز ماه تا به ماهی مائیم	بنشسته به تخت پادشاهی مائیم
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۸: ۳۳۰)	
مادرم بخت بده است و پدرم جود و کرم	فرح ابن الفرح ابن الفرح ابن الفرح
	(همان، ج ۴: ۹)
اوست نشسته در نظر من به کجا نظر برم	اوست گرفته شهر دل من به کجا سفر برم
	(همان، ج ۳: ۱۸۷)

گفتیم که از لوازم خودبیانگری، شناخت و پذیرش خود واقعی است. این امر به‌واسطه‌ی هدایت حس هویت اصیل است. هویت، وسیله‌ای است که مولانا با آن در غزلیات با خود و خود آرمانی رابطه برقرار می‌کند و به‌نظر می‌رسد بتوان بین پاسخ به تمناهای عاطفی در ابیات و اتصال عاطفی ارزیابی‌شده در آن و حس هویت، رابطه‌ای

ایجاد کرد که براساس آن هویت از جانب حق و از دولت عشق دریافت می‌شود. گویی نحوه‌ی بیانگری‌های خود بر اساس عشق است که می‌توان برای آن اصطلاح «عشق بیانگری» را عنوان کرد:

ما سر و پنجه و قوت نه از این جان داریم      ما کر و فر سعادت نه ز کیوان داریم  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج: ۴، ۱۶)

ساکنان راه را محرم شدم      ساکنان قدس را همدم شدم  
(همان: ۲۲)

تعبیر «ما کر و فر سعادت را نه ز کیوان داریم» به‌نوعی تمنای عاطفی را نشان می‌دهد که البته اتصال عاطفی نیز است. ارزیابی این‌گونه مباحث شناختی «محرم شدم و همدم شدم» نشان می‌دهد که هویت نشأت‌گرفته از اصالت وجود، مستقل از جامعه و رسم‌ورسوم آن است:

دی بر سرم تاج زری بنهاده است آن دلبرم      چندانک سیلی میزنی آن می‌نیفتد از سرم  
شاه کله دوز ابد بر فرق من از فرق خود      شب پوش عشق خود نهاد پاینده باشم لاجرم  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج: ۳، ۱۷۳)

این‌که از طرف دوست (جانِ جان‌ها) تاجی بر سر او نهاده شده است که هرگز نمی‌افتد، درواقع به فرایند بی‌سکون شناخت اشاره دارد و نمودی از جستجوی حس اصیل هویت است. از مطالعه‌ی این‌گونه ابیات، احساس آزادی معنوی و امنیت درونی دریافت می‌شود. شاید بتوان گفت این مؤلفه‌ها (امنیت درونی و...) کیفیت دل‌بستگی به خداوند را در بیشتر ابیات «ایمن»<sup>۸</sup> نشان می‌دهد:

من از اقلیم بالایم سر عالم نمی‌دارم      نه از آبم نه از خاکم سر عالم نمی‌دارم  
مرا گویی ظریفی کن دمی با ما حریفی کن      مرا گفت ست «لاتسکن» تو را همدم نمی‌دارم  
(همان، ج: ۳، ۱۹۹)

مرا چون دایه‌ی قدسی به شیر لطف پروردست      ملاحظت کی رسد در من که برگ غم نمی‌دارم  
(همان: ۲۰۹)

هله نومید نباشی که تو را یار برانند      اگر امروز برانند نه که فردات بخوانند

در اگر بر تو ببندد مرو و صبر کن آنجا      ز پس صبر تو را او به سر صدر نشاند  
نه که قصاب به خنجر چو سر میش ببرد      نهلد کشته‌ی خود را کشد آنگاه کشاند  
چو دم میش نماند ز دم خود کندش پر      تو بینی دم یزدان به کجاهات کشاند  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۲۹)

ما ز اینجا و ز آنجا نیستیم      ما ز بی‌جاییم و بی‌جا می‌رویم  
(همان، ج ۴: ۳۰)

شعاع آفتابم من اگر در خانه‌ها گردم      عقیق و زر و یاقوتم ولادت ز آب و طین دارم  
(همان، ج ۳: ۱۹۹)

احساس ارزشمندی و اعتماد کامل به خود در تعبیر «عقیقم یاقوتم و...» از جمله فرارزش‌هایی است که ابعاد شناختی حس هویت اصیل را مشخص می‌کند.

### ۳. نتیجه‌گیری

با بررسی کنش‌های ادبی در غزلیات و با توجه به مفاهیمی که هنرمند برای وصف خود و جهان پیرامون خود به‌کار می‌برد، درمی‌یابیم که خودپنداره، خود آرمانی، طرح‌واره‌ها و خودهای ممکن در اثر قابل شناسایی است و طی ارزیابی نحوه‌ی بیانگری خود (خودبیانگری و جامعه‌بیانگری) در اثر «حس هویت» خودنگاره استنباط‌پذیر است. ابعاد شناختی خودپنداره در غزلیات شمس، مثبت و رشدگرا و کارآمد ارزیابی شد. در بیشتر ابیات، خودپنداره‌ها در فاصله‌ی کم با خود آرمانی فضای شناختی، ارزشمندی و شجاعت را نشان می‌دهند و در آنجا که خودپنداره‌ها از خود آرمانی دورند تعبیر شناختی مانند دل‌مردگی، مردگی، سردی و تعبیر منفی وجود دارد. تکنیک‌های کارآمد رفتاری در برابر مسائل مختلف، از جمله مؤلفه‌های حس هویت هستند که نشانگر تجربه‌های اوجمندانه است و شخصیتی را گزارش می‌کند که همواره در مسیر تحقق یافتن است.

با تحلیل معنایی ابیات، بیشتر طرح‌واره‌ها با ساختار باز و سازگار ارزیابی شد. طرح‌واره‌ها در غزلیات جریان‌ساز هستند و محرک‌های ادراکی بی‌شماری را سازماندهی می‌کنند، از جمله مهم‌ترین آن‌ها ساختار شکنی مولانا است. قبل از ملاقات با شمس

طرح‌واره‌ها در قالب تعبیر شناختی مانند مرده بدم، گریه بدم و بعد از ملاقات با تعبیری همچون «دولت پاینده» توصیف می‌شود. در فراق شمس، طرح‌واره‌ها حالت انتظار را نشان می‌دهند و بعد از یافتن معنی تازه، تعمیم‌های شناختی به مفاهیمی چون عشق و زندگی و انتظار، تحول و معنایابی را نشان می‌دهد و بدین طریق اتفاق عرفانی و انقلاب روحی مولانا تعریف می‌شود. در این فضای شناختی، طرح‌واره‌ها رها و باز هستند و ترس، غم، جدایی و تنهایی کارآمد است و به تصعید و تولدی دوباره می‌انجامد: «مرا رنج تو نگذارد که رنجوری به من آید».

خود آرمانی در غزلیات، گاهی شمس در معنای خود واقعی وی، گاهی در معنای انسان الهی و در بعضی ابیات، زرکوب و حسام الدین چلبی است؛ اما در پاره‌ای ابیات، خود آرمانی بیشتر شبیه به خودپنداره‌ی مولانا است و این‌طور به نظر می‌رسد که او در هر بیت پله‌پله به شخصیت آزادتر و برتر خود نزدیک‌تر می‌شود. همانندسازی‌ها با خود آرمانی مراحل سلوک عارفانه را نشان می‌دهد که کوشش ذهنی و روانی به‌منظور جستجوی هویت برای رسیدن به مرحله‌ی تحقق خود است. در برابر خود آرمانی پذیرش بی‌قید و شرط وجود دارد که از جمله رفتارهای بسیار سخت در روان‌شناسی است. رسالت خود آرمانی در غزلیات، شناخت خود است. در این مسیر خودهای ممکن براساس قوانین خاص مولانا در غزلیات، در دو بعد مثبت و منفی معرفی شد. در این قانون هرچه ابعاد شناختی خودهای ممکن، هم‌سو با عشق بوده است و همواره حرکت به سمت تحقق خود و شناخت وجود داشته، خود ممکن، مثبت ارزیابی شد. عنصر عشق در ابعاد شناختی غزلیات نقش بنیادینی در جستجوی حس هویت دارد و آن را ورای حد فردی و ملی گزارش می‌کند. کیفیت عشق از نوع بارور و کارآمد است، این‌گونه که طرح‌واره‌ها را تغییر می‌دهد و دو بعد کلی خودپنداره را مشخص می‌کند: «روزی که مستم کشتی‌ام روزی که عاقل لنگرم».

در بیشتر ابیات، مولانا خودبیانگری دارد و در بعضی ابیات جامعه‌بیانگر است که مراحل شناخت خود را نشان می‌دهد. این شناخت از خود شروع می‌شود و به خود می‌رسد. جامعه‌ی مولانا در غزلیات، جامعه‌ی دوست و ملت عشق است که نشان‌دهنده‌ی

اتحاد اضداد و همچنین حقیقت و زیبایی است. برای تعریف این جامعه و تعبیر عارفانه از این حالت در این الگو، «عشق‌بیانگری» عنوان شد. تحلیل نشانه‌های موجود در متن، روش به وجود آمدن حس هویت را به صورت سالم و مستقل از جامعه نشان می‌دهد که تعریفی روان‌شناسانه از مرحله‌ی عرفانی و سلوکِ فَنای فی‌الله است. در این روش، هویت، نمایانگر خودشناسی عمیق و آزادی منحصر به فرد مولانا است و از جانب عشق و از طرف «جان‌جان‌ها» و اقلیم بالا با حفظ فردیت خود دریافت می‌شود که مهم‌ترین مؤلفه‌های شناختی آن صلح (درون‌فردی و بین‌فردی) است که ورای حد مرزهای انسانی و بدون تعصب به نژاد و فرهنگ است و مرز خود گسترده که حس هویت را فرافردی نشان می‌دهد.

#### یادداشت‌ها

۱. گری در مقاله‌ی «شاعران و متفکران»، حقیقت‌نگری شاعران و هستی‌نگری آنان را این‌گونه تعریف می‌کند: «حقیقت دقیقاً نوعی دیدن است و از ترک عادت متداول به قرارداد خودمان به منزله‌ی فاعل شناسایی در برابر جهان موضوعات شناسایی حاصل می‌شود» (گری، ۱۳۹۰: ۹۳).
۲. وِر، همان آزمایش دینی است که در دوران باستان برای راستگویی یکی از طرفین دعوی به کار برده می‌شد؛ مانند گذشتن از آتش و نوشیدن آب آمیخته به گوگرد.
۳. بعد از آن که مدل طرح‌واره‌درمانی ارائه شد، الویت و لاسن (۱۹۹۷) به نقد این دیدگاه پرداختند و بیان داشتند که در مدل طرح‌واره‌درمانی تنها به طرح‌واره‌های ناسازگار اشاره و به طرح‌واره‌های سالم توجه نشده است. آن‌ها معتقدند اگر طرح‌واره‌ای مثبت باشد، می‌تواند انعطاف‌ناپذیر و ناسازگار نیز تلقی شود (رک. Elliot and Lassen, 1997: 17).
۴. بازگشت (Regression) یکی از مکانیزم‌های دفاعی است که در آن شخص سعی دارد در برخی شرایط استرس‌زا و فشار روانی به زمان گذشته که در آن اضطراب کمتری داشته، بازگردد (رک. گنجی، ۱۳۹۷، ج ۱: ۳۸).
۵. دوپارگی (Splitting) یکی از دفاع‌های نارسیستیک و از جمله دفاع‌های ناسالم است. «تقسیم موضوعات خارجی به دو بخش «کاملاً خوب» و «کاملاً بد». این دوپارگی در قالب تغییر ناگهانی یک موضوع از «کاملاً خوب» به «کاملاً بد» متجلی می‌شود. فرد گاهی خود را «کاملاً خوب» و در مواقعی دیگر «کاملاً بد» ارزیابی می‌کند. این دفاع امکان شکل‌گیری یک تصویر کامل و متوازن از موضوع را سلب می‌کند» (قربانی، ۱۳۹۲: ۱۶۹).

۶. به نقل از دینانی: «مولانا به دنبال انسان کامل است، انسانی که تمام ظرفیت خودش را به فعلیت رسانده باشد و فانی در حق باشد. این همان انسانی است که یافت نمی‌شود و آرزوی مولانا و هر انسان بزرگ دیگر است، اما این که چرا این انسان یافت نمی‌شود، دلیل روشنی دارد. انسان وقتی فانی شود خودش نیست. از این جهت است که یافت نمی‌شود» (فیضی، ۱۳۹۳: ۴۳۹).

۷. چارلز هورتون کولی (۱۸۶۴-۱۹۲۹) اصطلاح «خود آینه‌ای» را برای نشان دادن این معنی که ما خود را در آینه‌ی رفتار دیگران با خودمان می‌بینیم، به‌کاربرد: مفهومی که ما از «خود» داریم، یعنی این که چه کسی هستیم و چگونه هستیم؟ این مفهوم از کنش‌های متقابل ما با دیگران به وجود می‌آید (رک. کریمی، ۱۳۷۰: ۵۲).

۸. به عقیده‌ی بالبی «دل بستگی یک نظام رفتاری است که به محض تولد نوزاد در رابطه با اشخاص مراقب فعال می‌شود» (بالبی، ۱۳۹۳: ۷۲). این نظام رفتاری تا دوران بزرگسالی فرد نیز ادامه دارد و به رفتارها و روابط او جهت می‌دهد. برای سبک دل بستگی دو نوع کلی تعریف شده است: ایمن و نایمن. «کرک پاتریک با بررسی نظریه‌ی دل بستگی جان بالبی به این نتیجه رسیده است که حالت توازی بین کیفیت دل بستگی به خداوند و کیفیت دل بستگی به والدین وجود دارد» (سهرابی و همکاران، ۱۳۹۱: ۵۵).

### منابع

بالبی، جان. (۱۳۹۳). *نظریه‌ی دل بستگی*. ترجمه‌ی کتابیون خوشابی و الهام ابوحمزه، تهران: دانژه. پروجسکا، جیمز؛ نورکراس، جان‌سی. (۱۳۹۷). *نظریه‌های روان درمانی (نظام‌های روان درمانی)*. ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.

ترسک، رابرت لارنس. (۱۳۷۹). *مبانی زبان*. ترجمه‌ی علی فامیان، تهران: مرکز. ریو، جان مارشال. (۱۳۹۳). *انگیزش و هیجان*. ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش. سهرابی، فرامرز و همکاران. (۱۳۹۱). *هوش معنوی و مقیاس‌های سنجش آن*. تهران: آوای نور. شولتس، دوآن. (۱۳۶۲). *روان‌شناسی کمال الگوهای شخصیت سالم*. ترجمه‌ی گیتی خوشدل، تهران: نو.

فیضی، کریم. (۱۳۹۳). *شعاع شمس غزلیات شمس تبریزی به روایت دکتر دینانی*. تهران: اطلاعات.

قربانی، نیما. (۱۳۹۲). *روان‌درمانی پویایی فشرده و کوتاه مدت: مبادی و فنون*. تهران: دانشگاه تهران.

کریمی، یوسف. (۱۳۷۰). *روان‌شناسی اجتماعی*. تهران: دانشگاه پیام نور.  
گری، جان گلن. (۱۳۹۰). «شاعران و متفکران و جایگاهشان در فلسفه‌ی مارتین هایدگر». ترجمه‌ی محمدسعید حنایی کاشانی، (درباه‌ی شعر) *مجموعه مقالات ارغنون*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.

گنجی، حمزه؛ گنجی، مهدی. (۱۳۹۳). *نظریه‌های شخصیت*. تهران: ساوالان.  
گنجی، مهدی. (۱۳۹۷). *آسیب‌شناسی روانی بر اساس DSM-5*. ج ۱، تهران: ساوالان.  
مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۶۳). *کلیات شمس (دیوان کبیر)*. با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزان‌فر، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ و ۸، تهران: سپر.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). *غزلیات شمس تبریز*. با مقدمه، گزینش و تفسیر

محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). *مثنوی معنوی*. به اهتمام احمد خاتمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

نولن هوکسما، سوزان و همکاران. (۱۳۹۲). *زمینه روان‌شناسی اتکینسون و هیلگارد*. ترجمه‌ی محسن ارجمند و حسین رفیعی، تهران: ارجمند.  
یانگ، جفری و همکاران. (۱۳۹۰). *طرح‌واره درمانی (راهنمای کاربردی برای متخصصین بالینی)*. ترجمه‌ی حسن حمیدپور و زهرا اندوز، تهران: ارجمند.

Elliott, C. H., & Lassen, M. K. (1997). "A Schema Polarity Model for Case Conceptualization". *Intervention, and Research. Clinical Psychology: Science and Practice*, 4(1),pp 12–28.

Mirdal, G. M. (2010). "Mevlana Jalāl-ad-Dīn Rumi and Mindfulness". *Journal of Religion and Health*, 51(4),pp 1202–1215.

Papan-Matin, Firooizeh. (2005). "The crisis of Identity in Rumi's 'Tale of the Reed'". *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*. University of California, Los Angeles. Duke University Press, 23(1&2),pp 246-253